



Analyzing the Expression “*Ba’du al-Istibqa*” in Letter 73 of *Nahj al-Balāqi* through Criticizing the Views of Translators and Commentators

Dr. Hossein Barati 

Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad.

Email: hosseinbarati@um.ac.ir

Abstract

Translators and commentators of *Nahj al-Balāqi* have interpreted the phrase “*lawlā ba’du al-istibqa’ lawāṣalat ilayka minnī qawāri’u...*” in Letter 73, particularly the term “*al-istibqa*”, in different ways. The main question concerns Imam Ali’s intention (AS) in employing this term and its place within his political and ethical discourse. Uttered in the context of political dialogue and threat by Imam Ali (AS) against *Mu’awīyah*, this phrase has been interpreted in different sources as “forbearance for communal benefit”, “avoidance of bloodshed”, “preservation of the Prophet and his household (Ahl al-Bayt) (AS) Tradition”, or “personal pardon toward *Mu’awīyah*”. Using an analytical-critical method, this study aims to reconstruct the exact meaning of the phrase. By examining the lexical data, studying the historical usage of “*al-istibqa*” in early texts and narrations, as well as analyzing parallel contexts in *Nahj al-Balāqi*, it becomes clear that the essential meaning of the term is “*al-ibqā’ ‘alā al-ghayr bi al-‘afw wa tark al-qatl’*”. Neglecting this fundamental denotation has led to misinterpretation and incorrect *ta’wīl* among commentators and translators. According to the results, the Imam’s intended meaning of the term “*ba’du al-istibqa*” was a kind of conscious and limited forgiveness and deliberate refraining from killing *Mu’awīyah* to preserve the divine and moral reasoning (*hujjat*). From this perspective, the expression serves as an example of “ethical threat” within *Nahj al-Balāqi*, in which threat and forbearance are in judicious balance, thereby legitimizing the speaker’s authority within a divine and moral framework.

Keywords: *Nahj al-Balāqi*, Imam Ali (AS), Letter 73, *Ba’du al-istibqa*, *Mu’awīyah*, Lexical analysis, Historical context





تحلیل تعبیر «بَعْضُ الاسْتِيقَاءِ» در نامه ۷۳ نهج البلاغه با نقد دیدگاه‌های مترجمان و شارحان

دکتر حسین براتی



استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Email: hosseinbarati@um.ac.ir

چکیده

مترجمان و شارحان نهج البلاغه در تفسیر عبارت «لَوْلَا بَعْضُ الاسْتِيقَاءِ لَوَصَّلْتُ إِلَيْكَ مِنْي قَوَارِعُ...» در نامه ۷۳، به‌ویژه در فهم واژه «الاستيقاء»، برداشت‌های متفاوتی ارائه داده‌اند. پرسش اصلی این است که مقصود امام علی (ع) از این تعبیر چیست و چه جایگاهی در گفتمان سیاسی و اخلاقی ایشان دارد؟ این عبارت که در فضای گفت‌وگو و تهدید سیاسی امام (ع) در برابر معاویه مطرح شده، در منابع مختلف به مفاهیمی چون مدارا برای مصلحت امت، پرهیز از خون‌ریزی، صیانت از سنت نبوی و اهل بیت (ع) یا عفو شخصی نسبت به معاویه تفسیر شده است. پژوهش حاضر با روش تحلیلی انتقادی در پی بازسازی معنای دقیق این تعبیر است. واکاوی داده‌های لغوی، بررسی کاربرد تاریخی «استيقاء» در متون کهن و روایات و نیز تحلیل سیاق‌های مشابه در نهج البلاغه نشان می‌دهد که این واژه در اصل به معنای «الإبقاء على الغير بالعفو وترك القتل» است. غفلت از این دلالت بنیادین، زمینه‌ساز تفسیرهای نادرست و گاه تأویلی توسط برخی شارحان و مترجمان شده است. حاصل آنکه، مراد امام (ع) از «بعض الاستيقاء»، نوعی عفو آگاهانه و محدود و پرهیز سنجیده از قتل معاویه با هدف حفظ حجت اخلاقی و الهی بوده است. از این منظر، تعبیر مذکور مصداقی از «تهدید اخلاقی» در نهج البلاغه به شمار می‌رود که در آن، تهدید و مدارا در توازنی سنجیده قرار می‌گیرند تا اقتدار گوینده در چهارچوبی اخلاقی و الهی مشروعیت یابد.

واژگان کلیدی: نهج البلاغه، امام علی (ع)، نامه ۷۳، بعض الاستيقاء، معاویه، تحلیل لغوی، سیاق تاریخی.

مقدمه

امام علی (ع) در بخشی از نامه ۷۳ نهج البلاغه، به عنوان یکی از مهم‌ترین مکاتبات خویش با معاویه بن ابی سفیان، خطاب به وی چنین می‌فرماید: «وَأَقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ لَوَصَلَتْ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ تَقَرُّعِ الْعَظْمِ وَ تَهْلِسُ اللَّحْمِ»^۱

تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» از جمله عبارات‌های بحث‌برانگیز نهج البلاغه است که در ترجمه‌ها و شروح گوناگون، معانی متفاوتی یافته است؛ از مصلحت‌سنجی برای حفظ امت و پرهیز از خون‌ریزی گرفته تا پاسداشت سنت نبوی یا عفو شخصی نسبت به معاویه. این اختلاف تفسیری، که بر ظاهر ساده واژه «استیقاء» مبتنی است، به چند قرائت متفاوت از متن انجامیده و موجب شده است تا معنای دقیق تهدید امام (ع) در ادامه عبارت نیز در میان شارحان روشن نباشد. چنین اختلافی فراتر از تفاوت ترجمه‌ها بیانگر پیچیدگی لایه‌های معنایی و بلاغی گفتار علوی است؛ زیرا هر تفسیر، مبانی متفاوتی در فهم واژه، سیاق جمله و گفتمان خطابی امام (ع) دارد. پرسش بنیادین این است که کدام معنا با ساختار زبانی عبارت، بافت تاریخی نامه و منطق سیاست و اخلاق علوی سازگارتر است؟

در جمله مورد بحث، تهدیدی صریح با اعلان خودداری جزئی و هدفمند در هم تنیده است. همین امر، احتمال تفسیر آن در چهارچوب الگوی «تهدید اخلاقی» را برجسته می‌سازد؛ الگویی که در گفتار علوی بارها جلوه کرده و در آن، امام (ع) شدت قدرت را در کنار مهار آگاهانه آن به عنوان بخشی از عدالت الهی نشان می‌دهد. افزون بر این، کاربرد هم‌تراز واژه «بعض» در دیگر خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه، ضرورت بررسی این کلمه به مثابه قید تقلیل را بیشتر آشکار می‌سازد؛ قیدی که کارکردی بلاغی-معنایی دارد و اغلب بر حدی سنجیده از خویش‌داری دلالت می‌کند. فهم این قید برای تفسیر دقیق ساختار تهدیدی جمله، ضروری است. از این رو، مسئله این پژوهش در دو سطح طرح می‌شود: ۱. در سطح واژگانی و بلاغی: تعیین معنای دقیق «استیقاء» بر پایه شواهد لغوی و کارکردهای هم‌سنخ آن در متون کهن و تمایز آن از برداشت‌های تفسیری ثانوی؛ ۲. در سطح گفتمانی و تاریخی: تحلیل این تعبیر در متن خطابی نامه ۷۳، به مثابه بخشی از راهبرد امام علی (ع) در مواجهه با معاویه، میان تهدید شدید و عفو محدود.

لازم به ذکر است تاکنون پژوهشی مستقل که معنای «الاستیقاء» و کاربردهای مشابه آن را در دیگر بیانات علوی تحلیل کند ارائه نشده است. بررسی‌های پیشین عموماً به تفسیرهای اجمالی بسنده کرده و کم‌تر به تحلیل معناشناختی دقیق این واژه در بافت تاریخی و گفتاری نامه پرداخته‌اند. پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از منابع کهن لغوی، شروح نهج البلاغه و سایر منابع روایی، معنای این تعبیر را

۱. شریف‌رضی، نهج البلاغه، نامه ۷۳.

بازسازی کند و خوانشی مستند و هماهنگ با منطق گفتار علوی ارائه دهد.

۱. متن نامه ۷۳ نهج البلاغه

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي عَلَى التَّرَدُّدِ فِي جَوَابِكَ وَالِاسْتِمَاعِ إِلَى كِتَابِكَ لَمَوْهِنٌ رَأْيِي وَ مُحْطَى فِرَاسَتِي وَإِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ وَتُرَاجِعُنِي السُّطُورَ كَالْمُسْتَقِيلِ النَّائِمِ تَكْذِيبُهُ أَحْلَامُهُ وَ الْمُنَحْصِرِ الْقَائِمِ يَبْهَظُهُ مَقَامُهُ لَا يَدْرِي أَلَهُ مَا يَأْتِي أَمْ عَلَيْهِ وَلَسْتُ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهٌ وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ لَوْصَلْتُ إِلَيْكَ مِنْنِي قَوَارِعُ تَقَرُّعِ الْعَظَمِ وَ تَهْلِيسِ اللَّحْمِ! وَاعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّلَكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ وَتَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحَتِكَ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ.»^۲

با جست‌وجوی صورت‌گرفته، متن حاضر در متون حدیثی پیش از نهج البلاغه یافت نشد. بنابراین به نظر می‌رسد سیدرضی این گفتار امام(ع) را برای نخستین بار در نهج البلاغه نقل کرده است. البته به‌گفته صاحب کتاب «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» این روایت را امام یمانی در کتاب «الطراز» با اندکی تفاوت نسبت به روایت سیدرضی نقل کرده است.^۳ تفاوت در بعضی از تعبیرات (البته نه در مورد قسمت مورد بحث در این نوشتار) نشان می‌دهد که یمانی آن را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است.^۴ از این‌رو، تعیین زمان دقیق صدور نامه دشوار است و به‌روشنی دانسته نمی‌شود که متن در آستانه نبرد صفین نگاشته شده یا در میانه آن؛ هرچند به‌باور برخی از شارحان، تعبیرات نامه نشان می‌دهد که از واپسین مکاتبات امام(ع) با معاویه بوده است.^۵

در عبارت یادشده، از نظر نحوی «لولا» حرف شرط غیر جازم، مبنی بر سکون و بی‌محل از اعراب است. «بعضی»: مبتدا و مرفوع و مضاف است. در این عبارت، خبر مبتدا محذوف بوده که تقدیر آن کلمه «موجود» است. «الاستیقاء»: مضاف‌الیه و مجرور است.^۶

۲. شریف‌رضی، نهج البلاغه، نامه ۷۳. اما بعد، من با پاسخ‌هایی پیاپی به گفته‌های و شنیدن مضمون نامه‌های، رأی خود را سست می‌شمارم و زیرکی خود را به خطا منسوب می‌دارم و تو که از من چیزهایی را خواستاری و نامه می‌نویسی - و پاسخ انتظار داری - کسی را مانی که به خواب گران رود و خواب‌هایی بی‌اساس بیند یا چون سرگردانی ایستاده که ایستادش بر وی دشوار افتاده. آنچه به سر وقت وی آمده به سود اوست یا به زیان وی، نمی‌داند و تو آن نیستی، بلکه او به تو ماند. به خدا سوگند اگر نه آن بود که ماندنت را می‌خواستم، بلاهایی از من به تو می‌رسید که استخوان را بکوبد و گوشت را آب کند و بدان که شیطان تو را نمی‌گذارد تا به نیکوترین کارت پردازی و اندرزی را که به سود توست بشنوی - و آویزه گوش سازی - و درود بر آنان که درخور درودند (ترجمه شهیدی).

۳. حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ۴۶۳/۳.

۴. حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ۴۶۳/۳.

۵. مکارم شیرازی، پیام امام، ۳۹۸/۱۱.

۶. قطیش، اعراب نهج البلاغه، ۲۰۸/۱۰؛ حسناوی، اعراب نهج البلاغه، ۷۳۰/۹.

۲. تفاوت رویکرد مترجمان و شارحان در تبیین معنای «الاستیقاء»

اصطلاح «الاستیقاء» از جمله مفاهیمی است که در ترجمه‌ها و شروح نهج البلاغه با تفاوت‌هایی روبه‌رو شده است. مترجمان و شارحان این کتاب براساس درک خود از زمینه تاریخی، زبانی و معنایی، برداشت‌هایی از مقصود امام(ع) ارائه داده‌اند. در ادامه، به اختلاف‌های موجود در این باره اشاره می‌کنیم و سپس دیدگاه برگزیده و دلایل و شواهد آن را شرح و بسط خواهیم داد.

۲.۱. «الاستیقاء» به معنای حفظ مؤمنان و صیانت از سنت نبوی

اهمیت حفظ مؤمنان و نگهداری آنان در مواجهه با دشمن همواره از اصول اساسی اسلام و منطق امام علی(ع) است. برخی از مترجمان و شارحان، این امر مهم را با عبارت مورد بحث پیوند زده و مفهوم «الاستیقاء» را به معنای حفظ و بقای مؤمنان و یاران حقیقی امام(ع) تفسیر کرده‌اند: مکارم شیرازی: «به خدا سوگند! اگر نبود علاقه به باقی ماندن مؤمنان پاک‌دل، ضربه کوبنده‌ای از من به تو می‌رسید که استخوانت را خرد و گوشتت را آب کند.»

انصاریان: «اگر علاقه‌ام به باقی ماندن مردم مؤمن نبود، ضربات کوبنده‌ای...»

در شرح «پیام امام» نیز کلام امام(ع) چنین تبیین شده است: «اگر از جنگ با تو چشم می‌پوشم و فعلاً مدارا می‌کنم، نه برای آن است که عده و عده کافی ندارم، بلکه به این علت است که بیم دارم در این درگیری، مؤمنان با ارزشی از میان بروند و اعتقاد مردم متزلزل شود و زحمات پیامبر(ص) کم‌رنگ گردد؛ منظور از جمله «لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» همین است.»^۷

این برداشت با آنکه در نگاه نخست با روح کلی سیاست علوی و اهتمام امام(ع) به حفظ پایگاه مؤمنان سازگار می‌نماید، از منظر لغوی و بافتی با دشواری‌هایی همراه است. مهم‌ترین نکته آن است که ساختار جمله و سیاق تهدیدی عبارت بیش از آنکه ناظر به «بقای مؤمنان» باشد، متوجه مخاطب مستقیم تهدید، یعنی معاویه است. در نتیجه، حمل «الاستیقاء» بر صیانت از مؤمنان نیازمند قراین قوی‌تری است که در متن نامه دیده نمی‌شود. افزون بر این، قراردادن این معنا در کنار تعبیر شدید «قَوَارِعُ تَقَرُّعِ الْعُظْمِ وَ تَهْلِيسُ اللَّحْمِ» نوعی فاصله سبکی و بلاغی ایجاد می‌کند که تفسیر را از انسجام دور می‌سازد.

چنان‌که در تحلیل لغوی و بررسی کاربرستی‌های مشابه در بخش‌های بعدی نشان داده خواهد شد، این تفسیر هرچند از نظر محتوایی ارزشمند است، اما از دلالت‌های اصلی ریشه «استیقاء» و الگوی به‌کارگیری آن در منابع پیشین فاصله دارد و بیشتر حاصل توسعه مفهومی براساس مبانی کلامی است تا مستند به شواهد درونی متن.

۲.۲. «الاستبقاء» به معنای نگهداشت پیوند یا مهلت

در میان قرائت‌های گوناگون از تعبیر «بعضُ الاستبقاء»، گروهی از مترجمان و شارحان، آن را به معنای «طلبِ ماندن پیوند» یا «نگه‌داشت بخشی از رابطه یا مهلت» دانسته‌اند؛ چنان‌که در ترجمه‌ها و شروح زیر مشاهده می‌شود:

محمد مهدی جعفری: «به خدا سوگند می‌خورم که اگر نمی‌خواستم ته‌مانده پیوندی در میان بماند، از سوی من چنان برکننده‌هایی به تو می‌رسید که استخوان را در هم کوبد و گوشت را آب کند.»
 الهی اردبیلی: «سوگند می‌خورم به خدا که اگر نمی‌بود بعضی از باقی گذاشتن مدت محاربه من با تو منقضی؟»^۸

ترجمه فارسی قرن ششم (ناشناخته): «سوگند می‌خورم به خدا، اگر نبود برای باقی گذاشتن [بعضی] از دم.»

شرقی: «سوگند می‌خورم به خدا که اگر نبود بعض باقی‌گذاشتن ...» در این ترجمه، از ماندن ته‌مانده پیوندی سخن گفته که معلوم نیست چه پیوندی و میان چه افرادی برقرار است و امام (ع) به دلیل نگه‌داشتن کدام پیوند، چنین سخن می‌گوید؟^۹

دشتی: «به خدا سوگند! اگر پرهیز از خون‌ریزی در مهلت تعیین شده نبود، ضربه کوبنده‌ای دریافت می‌کردی که استخوان را خرد و گوشت را بریزاند.»

این برداشت، در برخی از شروح نهج البلاغه نیز مشاهده می‌شود: «سوگند به خدا که اگر نبود طلب بقای بعضی، هر آینه می‌رسید به تو از جانب من جنگ‌های کوبنده که بکوبد استخوان را و لاغر گرداند گوشت را.»^۸

کاشانی نیز می‌نویسد: سوگند یاد می‌کنم به خدای تعالی که اگر نمی‌بود بعضی از باقی گذاشتن مدت محاربه من با تو و منقضی نشدن آن مدت ...»^۹

این تفسیر برخلاف رویکرد لغوی دقیق‌تر - که در ادامه خواهد آمد - تفسیری نمادین و گاه مبهم ارائه می‌دهد که ماهیت آن پیوند یا مهلت را روشن نمی‌سازد. در نتیجه، مفهوم جمله از جهت تاریخی و زبانی از دقت تهی است و به حوزه کلی و عاطفی کشیده می‌شود. ضمن آنکه در عبارت نواب لاهیجی کلمه «بعض» اصلاً معنا نشده و در واقع، متعلق برایش در نظر نگرفته است. در ترجمه دشتی نیز که یکی از مشهورترین ترجمه‌هاست، از عبارت «مهلت تعیین شده» استفاده شده است که معلوم نیست از کدام قرینه

۸. نواب لاهیجی، شرح نهج البلاغه، ۲۹۰/۱.

۹. کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ۵۶۲/۲.

برای این ترجمه بهره برده است؟

۲.۳. «الاستیقاء» به معنای مصلحت‌اندیشی سیاسی و دینی امام(ع)

شماری از شارحان و مترجمان نهج البلاغه، تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» را با «مصلحت‌اندیشی امام(ع)» پیوند زده‌اند. مطابق این تفسیر، «استیقاء» بیش از آنکه نشانه عفو شخصی یا حلم فردی باشد، حاصل درنگی سیاسی-دینی به منظور حفظ مصالح امت و بقای نظام اسلامی است. دیدگاه‌های زیر نمودهای برجسته این تفسیر را باز می‌نمایند:

دین‌پرور: «به خدا سوگند، اگر مصلحت ایجاب می‌کرد...»

معادیخواه: «به خدا سوگند که اگر به پاس مصالحی در ماندگاری نبود...»

در میان شارحان، ابن میثم «الاستیقاء» را این‌گونه تعریف می‌کند: «للامور المصلحيّة»^{۱۰}

خوبی نیز در منهاج البراعة می‌نویسد: «مدارا و سازش امام(ع) با آنان نه از روی ناتوانی در سرکوب و غلبه بر ایشان، بلکه به دلیل مصلحتی بود که اقتضا می‌کرد ظاهر اسلام حفظ شود و مرکزیت علم و دین با حضور عترت پیامبر(ص) باقی بماند؛ زیرا اگر در جنگ با آنان سخت می‌کوشید تا ریشه‌شان را براندازد، این امر به نابودی یاران او(ع) و یاران معاویه -که هنوز به ظاهر اسلام پایبند بودند- می‌انجامید و در نتیجه، کافران بر مسلمانان چیره می‌شدند و دین در ظاهر مغلوب می‌شد. افزون‌بر این، ممکن بود کار به کشته شدن حسین(ع) بینجامد و رشته امامت گسسته شود؛ چنان‌که خود آن حضرت در پذیرش پیشنهاد صلح در صفین به این معنا تصریح کرده است. پس مقصود از «بعض الاستیقاء» در سخن آن حضرت، حفظ بقای اسلام و نگه‌داشتن عترت طاهره برای خیر بشریت بود و همین مصلحت بود که پس از وفات پیامبر(ص) در ترک جنگ با اصحاب سقیفه و دیگر مخالفان هم مدّ نظر آن حضرت قرار گرفت.»^{۱۱}

شارح دیگری به‌خوبی «الاستیقاء» را «الایقاء» گرفته است اما در ادامه چنین نوشته است: «یعنی اگر مصلحت سکوت از عیوب و زشتی‌های تو را نمی‌دیدم...»^{۱۲}

منتظری در این زمینه می‌نویسد: «مقصود حضرت از «لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ»، بعضی ملاحظات است؛ یعنی نمی‌خواهم اوضاع به هم بریزد، نمی‌خواهم جنگ بیشتری بشود و مردم از مرام پیامبر(ص) برگردند. حضرت به همان صورت که در زمان سه خلیفه ملاحظاتی می‌کردند، درباره معاویه نیز چنین ملاحظاتی دارند. اگر به‌خاطر طلب باقی ماندن‌ها نبود؛ مثلاً طلب باقی ماندن خون مسلمانان، طلب باقی ماندن مرام و

۱۰. ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ۲۳۰/۵.

۱۱. خویی، منهاج البراعة، ۴۰۱/۲۰. البته باتوجه به قسمت پایانی کلام خویی، می‌توان این قول را در بخش «الاستیقاء» به معنای حفظ مؤمنان و صیانت از سنت نبوی نیز آورد.

۱۲. دخیل، شرح نهج البلاغه، ۶۹/۳.

دین پیامبر(ص)؛ چون ممکن است اگر حضرت ملاحظه نکنند و با او بجنگند، بر اثر خونریزی، سایر مسلمانان هم از دین زده شوند و به طور کلی دین را رها کنند.»^{۱۳} وی در ادامه، مقصود حضرت از «قوارع لوصلت...» را جنگ‌های سخت دانسته و درعین حال، احتمال می‌دهد که مقصود، تبلیغات کوبنده باشد؛ به این معنا که اگر حضرت سوابق خود را علنی می‌کرد، جنایات ابوسفیان و معاویه را بر ملا می‌ساخت و اگر سخنان رسول خدا(ص) در مذمت ابوسفیان و خاندانش را افشا می‌کرد، برای بنی امیه کوبنده بود.^{۱۴}

برخی از شارحان دیگر نیز همین مطلب را این گونه یادآور شده‌اند: «اگر اندکی از «استبقاء»، یعنی امور مصلحتی نبود، از سوی امام(ع) بلاها و ضربات سختی به معاویه می‌رسید و مقصود از ضربات، «شدائد الحرب»، یعنی سختی‌ها و شدت‌های جنگ است.»^{۱۵}

این دسته از برداشت‌ها هرچند از نظر مضمون سیاسی-دینی با منطق سیره علوی فهمیدنی و سازگارند، اما از منظر تحلیل لغوی و ساختار جمله با چالشی ظریف روبه‌رو هستند. در این خوانش‌ها، مصلحت‌اندیشی به عنوان پشتوانه معنایی «الاستبقاء» مطرح شده است، بی‌آنکه روشن شود خود واژه «استبقاء» دقیقاً به چه کنش یا عملی دلالت دارد. به تعبیر دیگر، این تفاسیر بیش از آنکه به «معنای استبقاء» بپردازند، به «چرایی استبقاء» توجه کرده‌اند، درحالی که متن در وهله نخست نیازمند تعیین معنای لغوی و بلاغی این واژه و سپس تحلیل کارکرد آن در سیاق خطابه است.

از سوی دیگر، تعمیم «الاستبقاء» به مجموعه گسترده‌ای از مصالح عمومی و حفظ ظواهر اسلام اگرچه با دیدگاه‌های کلامی هماهنگ است، اما محدوده معنایی عبارت را از سطح لفظ به سطحی وسیع‌تر منتقل می‌کند؛ سطحی که برای پذیرش آن نیاز به قراین صریح‌تری در متن نامه است. همان گونه که در بخش‌های بعدی نشان داده خواهد شد، ارزیابی معنای عبارت نیازمند تفکیک دقیق میان «مصلحت» به عنوان انگیزه و «استبقاء» به عنوان عمل است؛ تفکیکی که در برخی از شروح و ترجمه‌ها چندان مدنظر قرار نگرفته است.

۲. ۴. «الاستبقاء» به معنای ابقای معاویه و پرهیز از قتل او

گروهی دیگر از مترجمان و شارحان، معنای این عبارت را شخصی‌تر و ناظر به زنده ماندن معاویه دانسته‌اند. از نگاه آنان، امام(ع) در این جمله از نوعی عفو و ابقا سخن می‌گوید که متوجه خود مخاطب است. ترجمه‌ها و شرح‌های زیر بازتاب این رویکرد را نشان می‌دهند:

شهیدی: «به خدا سوگند اگر نه آن بود که ماندنت را می‌خواستم، بلاهایی از من به تو می‌رسید که

۱۳. منتظری، درس‌هایی از نهج البلاغه، ۵۴۸/۱۴-۵۴۹.

۱۴. منتظری، درس‌هایی از نهج البلاغه، ۵۴۸/۱۴-۵۴۹.

۱۵. دنبلی خوبی، الدرة النجفية، ۳۵۱/۱.

استخوان را بکوبد و گوشت را آب کند...».

آیتی: به خدا سوگند اگر نمی‌خواستم که زنده بمانی، بلاهایی از من به تو می‌رسید که...»

فیض الاسلام: «سوگند به خدا اگر نمی‌خواستم باقی بمانی.»

انصاری قمی: «سوگند با خدای اگر باقی ماندن تو را (برای امری که خود میدانم) خواهان نبودم.»

در ترجمهٔ علی شیروانی نیز ابقای شخصی به عنوان یکی از دو احتمال مطرح است: «اگر ماندن تو را

[یا: بقای مؤمنان را] نمی‌خواستم...»

مترجمان دیگری همچون ارفع، حجتی، بهشتی، احمدزاده، سپهر خراسانی، فقیهی، شریعتی،

افتخارزاده، عابدینی مطلق، آقامیرزایی و شاهین نیز به زنده ماندن معاویه اشاره می‌کنند.

این نکته در برخی از شروح نهج البلاغه هم آمده است: «المراد إبقائي لك وعدم إرادتي

لإهلاكك».^{۱۶}

یکی دیگر از شارحان این گونه می‌نویسد: «منظورش یا درخواست حفظ او به امید آن بود که از

گمراهی‌اش باز گردد و از فسق خود توبه کند یا می‌خواست باقی ماندنش را با حلم و بزرگواری تحمل کند و

از سرعت در انتقام خودداری نماید.»^{۱۷}

این نکته نشان می‌دهد که تفاوت میان رویکرد مترجمان و شارحان در بازتاب معنای «الاستبقاء» کاملاً

مشهود است. مترجمان که عمدتاً با تکیه بر دلالت‌های لغوی و ساخت معنایی واژه به متن نزدیک شده‌اند،

ترجمه‌ای دقیق‌تر و منطبق‌تر با اصل واژه ارائه داده‌اند؛ بدین معنا که «الاستبقاء» را به مفهوم «ابقای

شخص» یا «زنده نگه داشتن معاویه» فهمیده‌اند. در مقابل، شارحانی چون ابن میثم، ابن ابی‌الحدید،

خویی، مکارم شیرازی و دیگران، با غلبهٔ رویکرد کلامی-سیاسی از معنای لغوی فاصله گرفته و واژه را به

سطحی تأویلی‌تر، همچون «مصلحت‌اندیشی سیاسی» یا «حفظ اسلام و عترت» ارتقا داده‌اند.

با آنکه این تفسیر تنها برداشتی است که مستقیماً با دلالت اصیل لغوی «الاستبقاء» و ساخت نحوی

عبارت هماهنگ است، همچنان نیازمند سنجش دقیق در پرتو سیاق تاریخی و منطق تهدیدی نامه است.

نقطهٔ قوت این دیدگاه، انطباق طبیعی آن با معنای اصلی «الإبقاء علی الغیر» است اما تعیین کارکرد این

«ابقاء» در راهبرد خطابی امام(ع) به تحلیل‌های بعدی وابسته است. از این رو، گرچه این برداشت نسبت به

قرائت‌های مبتنی بر «مصلحت»، «حفظ مؤمنان» یا «نگه‌داشت پیوند» به متن نزدیک‌تر می‌نماید، برتری

نهایی آن تنها با بررسی دقیق آن روشن می‌شود؛ بررسی‌ای که نشان خواهد داد دلایل و شواهد استعمال

۱۶. عبده، شرح نهج البلاغه، ۱۴۷/۳؛ حسینی، شرح نهج البلاغه، ۴۹۱.

۱۷. مؤید، الدیاج الوضی، ۲۷۰/۵.

«الاستبقاء» در معنای اصیل «ابقای شخص» چه مواردی بوده و جایگاه این عبارت در ساختار تهدید اخلاقی نامه به چه صورتی است.

۲. ۵. درنگی انتقادی در برداشت ابن ابی الحدید و شوشتری از «الاستبقاء»

در این بخش لازم است به دیدگاهی پردازیم که هم در برخی منابع شهرت یافته و هم از جهت روش شناختی جای بررسی ویژه دارد؛ یعنی تفسیر ابن ابی الحدید از «قوارع» و «بعض الاستبقاء». این برداشت به سبب پیوندی که میان سخن امام (ع) و مسئله «طلاق عایشه/ام حبیب» برقرار می کند، رویکردی خاص و تأثیرگذار به شمار می آید و نیازمند ارزیابی مستقل است.

ابن ابی الحدید با تأکید بر بُعد مصلحتی و اخلاقی معتقد است امام (ع) با وجود توان انتقام یا افشاگری، بنابر مصلحتی که خود می داند از آن خودداری کرده است. او می نویسد: برخی گفته اند پیامبر (ص) اختیار همسران خود را پس از وفات به علی (ع) سپرد تا هرگاه صلاح بداند پیوند آنان را بگسلد و چون ام حبیبه خواهر معاویه بود، امام (ع) می توانست با اباحه نکاح او برای دیگران، معاویه را کیفر دهد. وی می افزاید امامیه نیز نقل کرده اند که آن حضرت، عایشه را به همین معنا هشدار داده بود.

باین حال، ابن ابی الحدید به عنوان یک معتزلی این نقل را نمی پذیرد و تفسیر دیگری پیشنهاد می کند. بدین معنا که، امام (ع) می توانست سخنان پیامبر (ص) درباره نفاق معاویه را برای شامیان آشکار کند، ولی به مصلحتی از آن چشم پوشید و اگر چنین می کرد «گوشت معاویه را آب می کرد».^{۱۸} البته ابن ابی الحدید در ادامه سخنی از ابوزید بصری نقل می کند که نشان دهنده تمایل او به تفسیر «الاستبقاء» در چهارچوب «ابقای معاویه» است؛ زیرا می نویسد امام (ع) بیم داشت معاویه در پاسخ، سخنان جعلی علیه آن حضرت منتشر کند و از این رو او را باقی گذاشت.^{۱۹}

صاحب «ارشاد المؤمنین» نیز همین مبنا را پذیرفته است، ولی نتیجه گرفته است که «قوارع» اشاره به افشای خطاهای عثمان و والیان قبلی دارد؛ زیرا با سست کردن استدلال معاویه (عمر و عثمان مرا منصوب کردند) حجت او فرو می ریخت.^{۲۰}

باین همه، تبیین ابن ابی الحدید از استحکام لازم برخوردار نیست. نخست آنکه، نسبت دادن قول طلاق عایشه به امامیه بدون استناد روایی یا تاریخی صورت گرفته است، در حالی که این روایت برای نخستین بار در «کمال الدین» صدوق آمده^{۲۱} و در آثار بزرگان دیگری همچون کلینی، مفید، سیدمرتضی و شیخ طوسی

۱۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۶۵/۱۸.

۱۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۶۵/۱۸.

۲۰. جحاف، ارشاد المؤمنین إلى معرفة نهج البلاغة المبين، ۲۶۹/۳.

۲۱. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ۴۵۹/۲.

غایب است. برداشت علامه مجلسی از وجود «شهرت» برای این قول نیز درخور تأمل است؛^{۲۲} زیرا هم سند و هم متن روایت مورد مناقشه محققان بوده است.^{۲۳}

دوم آنکه، قول مختار ابن ابی الحدید نیز با سیاق خطابه سازگار نیست؛ زیرا چگونه می‌توان پذیرفت که بازگ کردن سخنی مشهور از پیامبر (ص)، که موافقان آن پیش‌تر باور داشته و مخالفان نیز از پذیرش آن سرباز زده‌اند، می‌تواند استخوان معاویه را بکوبد و گوشت او را آب کند؟ ساختار تهدید در عبارت «لَوْصَلْتُ إِلَيْكَ مِنْي قَوَارِعُ تَقَرُّعِ الْعَظْمِ وَ تَهْلُسُ اللَّحْمُ» آشکارا ناظر به برخورد قهری و اقدام عملی دارد، نه افشاکاری روایی یا احتجاج تاریخی. از این رو، پیوند دادن آن با «سخن گفتن» چندان موجه نیست.

شوشتری در پاسخ به ابن ابی الحدید می‌گوید: اگر مراد او از عبارت «و هذا قول الإمامية» تفسیر «القوارع» به همان معنایی باشد که نقل کرده، باید پرسید آیا بزرگان امامیه همچون سید رضی، سید مرتضی، شیخ مفید، شیخ صدوق و کلینی چنین سخنی گفته‌اند؟ و اگر مقصود، اصل واگذاری اختیار همسران پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) و تهدید عایشه باشد، این امر اختصاصی به شیعه ندارد؛ زیرا ابن اعثم کوفی نیز آن را روایت کرده است. با این توضیح که، مقصود روایت، سقوط حرمت و احترام آنان است، نه جواز ازدواج با ایشان؛ چراکه امامیه معتقدند حتی اگر پیامبر (ص) زنی را طلاق می‌داد، ازدواج با او برای دیگران جایز نبود.^{۲۴}

شوشتری هر چند این دیدگاه را به‌عنوان قولی مشهور در میان امامیه نمی‌پذیرد و درصدد رفع اتهام از عالمان شیعه بر می‌آید، اما اشاره‌اش به نقل آن در منابع اهل سنت نادرست است؛ زیرا در آثار معتبر آنان چنین روایتی وجود ندارد. همچنین هر چند نسبت دادن این سخن به «الفتوح» ابن اعثم صحیح است،^{۲۵} اما قراردادن وی در شمار اهل سنت، مسئله‌ای قطعی نیست و در شیعه^{۲۶} یا اهل سنت^{۲۷} بودن او اختلاف وجود دارد.

برایند این تحلیل‌ها آن است که تفسیر ابن ابی الحدید و نیز بازخوانی شوشتری، از نظر استنادات تاریخی و سازگاری با سیاق تهدیدی نامه، استحکام کافی ندارد. در نتیجه، این رویکرد نمی‌تواند قرائت قابل اتکایی از معنای «لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِثْقَاءِ لَوْصَلْتُ إِلَيْكَ مِنْي قَوَارِعُ» ارائه دهد و با تحلیل مقاله که «الاستبقاء» را ناظر به ابقای شخص معاویه می‌داند - چنان‌که در ادامه خواهد آمد - هماهنگ نیست.

۲۲. مجلسی، بحار الانوار، ۸۹/۳۸.

۲۳. خویی، معجم رجال الحديث، ۸۲/۹.

۲۴. شوشتری، بهج الصباغة، ۲۸۶/۴-۲۸۷.

۲۵. ابن اعثم، الفتوح، ۴۸۴/۲.

۲۶. آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۲۱/۳؛ امین، اعیان الشیعه، ۴۸۱/۲.

۲۷. شوشتری، مجالس المؤمنین، ۲۷۸/۱.

۳. تبیین دیدگاه برگزیده در معنای «الاستبقاء»

در این بخش تلاش می‌شود با تکیه بر شواهد لغوی و سیاقی، به نقد دیدگاه‌های پیشین و بررسی زمینه‌های تاریخی و زبانی عبارت «بعضُ الاستبقاء» پردازیم و قرائتی منسجم‌تر و مستندتر از این تعبیر ارائه دهیم؛ قرائتی که با ساختار گفتار امام علی (ع) و روح حاکم بر نهج‌البلاغه هماهنگی بیشتری دارد. هرچند نگارنده همانند برخی از مترجمان پیش‌گفته، معنای «ابقای معاویه» را با سیاق درونی و بیرونی خطبه سازگارتر می‌داند، اما باید توجه داشت که این معنا در آثار پیشین غالباً در حد اشاره‌ای اجمالی یا برداشت لغوی مطرح شده و هیچ‌گاه به صورت تحلیلی و مستند تبیین نشده است. ازاین‌رو، پژوهش حاضر برای نخستین بار با رویکردی تطبیقی و براساس مستندات واژگانی، حدیثی و بلاغی، به واکاوی تفصیلی این معنا می‌پردازد و تلاش می‌کند قرائتی قابل دفاع و مستند از منظر زبانی و تاریخی ارائه دهد.

۳.۱. بررسی زبانی و معنایی واژه «استبقاء»

به نظر، توجه دقیق به کاربرد این واژه در متون کهن عربی می‌تواند گره بخشی از ابهامات به‌وجودآمده در معنای این واژه را بگشاید. این امر، نکته‌ای است که مورد اعتنای برخی از مترجمان و شارحان نهج‌البلاغه نیست و عدم توجه به این مهم، موجب شده تا ایشان معنایی را برای «الاستبقاء» برگزینند که چندان با کاربست این واژه در متون مختلف همخوانی نداشته باشد. در ادامه، اقوال لغویان را در این باره بازگو می‌کنیم:

«استبقاء»، مصدر باب استفعال بوده و از ریشه «بقی» به معنای «ضد فناء» و نابودی گرفته شده است.^{۲۸} بسیاری از لغویان بر این باورند که «إِسْتَبَقْتُ فَلَانًا»؛ یعنی قتل بر کسی واجب شده و از او در گذشتم؛ از لغزش او گذشتم و دوستی‌اش را نگاه داشتم.^{۲۹} هرگاه چیزی بدهی و بخشی از آن را نگه داری، می‌گویی: «إِسْتَبَقْتُ بَعْضَهُ»، یعنی بخشی از آن را نگه داشتم.^{۳۰}

ابن منظور می‌نویسد: «أَبْقَيْتُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ»؛ یعنی در تباهی رابطه‌ام با آنان مبالغه نکردم؛ چنان‌که گفته‌اند: اگر گناه کنید، سپس باز ماندگانتان نزد من آیند، مرا از گناه شما زیانی نیست؛ یعنی شما را باقی می‌دارم.^{۳۱}

زمخشری می‌گوید: «اسْتَبَقْتُ الْأَمِيرَ الْجَانِيَّ وَاسْتَحْيَاهُ»؛ یعنی امیر از گناهکار درگذشت و او را نکشت و «اسْتَبَقْتُ أَخَاهُ»؛ یعنی از لغزش برادرش درگذشت تا دوستی‌اش باقی بماند و عبارت «أَبْقَى عَلَيْهِ بُقْيًا وَ

۲۸. فراهیدی، کتاب العین، ۲۳۰/۵؛ ابن منظور، لسان العرب، ۷۹/۱۴.

۲۹. فراهیدی، کتاب العین، ۲۳۰/۵؛ ابن منظور، لسان العرب، ۸۱/۱۴؛ صاحب‌بن‌عباد، المحیط فی اللغة، ۵۴/۶؛ ازهری، تهذیب اللغة، ۲۶۱/۹.

۳۰. فراهیدی، کتاب العین، ۲۳۰/۵؛ ابن منظور، لسان العرب، ۸۱/۱۴؛ ازهری، تهذیب اللغة، ۲۶۱/۹.

۳۱. ابن منظور، لسان العرب، ۸۱/۱۴.

بَقِيَّةً؛ یعنی بر او ترحم و دل‌سوزی کرد.^{۳۲}

در الصحاح آمده است: «إِسْتِبْقَاءُ»؛ یعنی او را زنده نگه داشت و نکشت.^{۳۳}

لغویان در این رابطه، بیت شعری از نابغه را نقل می‌کنند: «وَلَسْتُ بِمُسْتَبَقٍ أَحَا لَا تَلُمُهُ عَلَى شَعَثٍ، أَيُّ الرِّجَالِ الْمُهَذَّبِ؟» برادری را که بر لغزشش خرده نگیری، نگه نمی‌داری؛ کدام مرد است که بی‌عیب و آراسته باشد؟^{۳۴}

به گفته مصطفوی، «الِإِسْتِحْيَاءُ» به معنای «الِإِسْتِبْقَاءُ» است و حقیقت آن، خواستن زندگی و اراده زنده ماندن شخص دیگری است، در برابر کسی که خواهان مرگ و نابودی اوست؛ چنان‌که در آیه «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ»^{۳۵} آمده است.^{۳۶} ارتباط این آیه با واژه «استبقاء» را در کلام ادیب و مفسری چون سیدمرتضی نیز مشاهده می‌کنیم. وی در تبیین آیه مذکور، «استبقاء» را در تقابل با «قتل» می‌نشانند و می‌گوید: «أَمَّا قَتْلُ الذَّكَورِ وَاسْتِبْقَاءُ الْإِنَاثِ فَهُوَ ضَرْبٌ مِنَ الْعَذَابِ وَالْإِضْرَارِ».^{۳۷}

بنابراین، کاربردهای قدیمی این تعبیر نشان می‌دهد که «استبقاء» به دو شاخه اصلی تقسیم می‌شود: «استبقای حیاتی» یعنی او را زنده نگه داشت و نکشت. «استبقای عاطفی و اجتماعی»: یعنی از لغزش یا گناه کسی درگذشت تا پیوند دوستی یا رابطه انسانی باقی بماند.

این تعابیر به روشنی نشان می‌دهد که «استبقاء» معنایی در برابر «إِهْلَاكٌ» و «قَتْلٌ» دارد؛ یعنی نگه داشتن کسی از نابودی، هرچند موقت و با هدفی خاص. براین اساس، کاربرد تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِبْقَاءِ» در نامه ۷۳ نهج البلاغه نیز در همان چهارچوب معناشناختی تفسیرشدنی است: امام(ع) از نوعی ابقای آگاهانه بر معاویه سخن می‌گوید، به معنای فرو گذاشتن قتل یا مجازات او در لحظه‌ای خاص نه از سر مدارا، بلکه از جهت تعلیق عمدی انتقام. چنین برداشتی با پشتوانه‌ای ادبی برای معنای لغوی «الاستبقاء» به معنای «الإبقاء على الغير بالعفو وترك القتل» همسو و سازگار به نظر می‌رسد.

۲.۳. کارکرد بلاغی و معنایی تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِبْقَاءِ» در سیاق خطبه

تعبیرات این نامه نشان می‌دهد که از آخرین نامه‌های امام(ع) به معاویه است.^{۳۸} عبارت «لَوْصَلَتْ

۳۲. زمخشری، اساس البلاغة، ۴۷؛ مهنا، لسان اللسان، ۱۰۰/۱.

۳۳. جوهری، الصحاح، ۲۲۸۳/۶.

۳۴. فراهیدی، کتاب العین، ۲۳۰/۵؛ ابن منظور، لسان العرب، ۸۱/۱۴؛ زمخشری، اساس البلاغة، ۴۷.

۳۵. بقره: ۴۹.

۳۶. مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ۳۹۵/۲.

۳۷. علم الهدی، امالی، ۳۸۰/۲.

۳۸. مکارم شیرازی، پیام امام، ۳۹۸/۱۱.

إِلَيْكَ...» به باور بسیاری از شارحان نهج البلاغه درباره جنگ و نبرد است^{۳۹} و این معنا به خوبی می تواند در فهم معنای «استبقاء» نیز کمک کند. برای تبیین این قسمت به دو زیرعنوان مهم اشاره می کنیم:

أ. تحلیل ساختار نحوی و شرطی جمله: امام(ع) از پاسخ دادن و نامه نگاری با معاویه خسته و دل زده شده است: «لَمْؤَهَنْ رَأْيِي وَ مُخْطِئُ فِرَاسَتِي.» تهدید به «قوارع» (ضربات کوبنده) نشانه رسیدن به مرز برخورد نهایی است، اما وجود تعبیر «بَعْضُ الاستبقاء»؛ یعنی هنوز عفو و خویش شدن داری جزئی در میان است. ساختار شرطی جمله، یعنی «لَوْلَا بَعْضُ الاستبقاء» نیز دلالت بر این دارد که گوینده از عملی خوشونت آمیز، آگاهانه خودداری کرده است. بنابراین، «استبقاء» در این موضع به معنای گذشت مقطعی و خودداری از مجازات مستقیم معاویه است. در نتیجه، باتوجه به قرینه متقابل آن؛ یعنی «لَوْصَلْتُ إِلَيْكَ مِنْنِي قَوَارِعُ تَفَرُّعِ الْعَظْمِ وَ تَهْلِسُ اللَّحْمُ»، «استبقاء» را متعلق به معاویه بدانیم مناسب تر است.

ب. کارکرد بلاغی و فلسفه کاربرد واژه «بعض» در گفتار امام(ع): اگر گفته شود تمام حیات امام علی(ع) در پاسداری از سنت نبوی و صیانت از میراث پیامبر(ص) و عترت ایشان سپری شد، سخنی از روی مبالغه نخواهد بود. درحقیقت، محور اصلی سیره علوی، حفظ اصالت سنت و جلوگیری از تحریف و آسیب آن بود. از این رو، چنان که غایت سخن امام(ع) در این موضع نیز پاسداشت همان سنت و استمرار آن باشد، به کارگیری واژه «بعض» که دلالت بر جزئیت یا محدودیت دارد،^{۴۰} با روح کلی گفتار و جایگاه امام(ع) در حفظ میراث نبوی سازگار نمی نماید.

لازم به توضیح است، در ساختار نحوی عبارت «لَوْلَا بَعْضُ الاستبقاء»، افزودن واژه «بعض» کارکرد بلاغی خاصی دارد و هنگامی به کار می رود که گوینده بخواهد از کلیت مفهومی بکاهد و معنای جمله را به نوعی تخصیص یا محدودیت مقید سازد؛ یعنی آنچه مانع از وقوع تهدید بوده، «استبقاء» به طور مطلق نیست، بلکه مقداری از آن یا جنبه ای از آن است. اگر امام(ع) در مقام بیان مصلحت کلان حفظ امت یا صیانت از سنت بود، انتظار می رفت تعبیر «لولا الاستبقاء» بدون «بعض» یا عبارتی چون «لولا حفظُ أمرِ الأئمة» را بیاورد اما افزودن «بعض» نشان می دهد که این «استبقاء» عام و فراگیر نیست؛ بدین معنا که امام(ع) بخشی از عفو را به کار گرفته است، نه همه آن؛ یعنی به قدر آنکه حجت اخلاقی باقی بماند، نه بیشتر.

توجه به این نکته نیز بایسته است که گذشت امام(ع) از روی ضعف نیست؛ زیرا می گوید: اگر اندکی از اراده گذشت در من نبود، مجازات تو حتمی بود. به این ترتیب، به کارگیری «بعض» شدت تهدید را کم

۳۹. ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ۲۳۰/۵؛ مکارم شیرازی، پیام امام، ۴۰/۱۱.

۴۰. فراهیدی، کتاب العین، ۲۸۳/۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۱۹/۷.

نمی‌کند، ولی آن را اخلاقی‌تر و حساب‌شده‌تر می‌کند.

۳.۳. کاربرد واژه «استبقاء» در منابع پیش از نهج البلاغه

برای درک دقیق‌تر از بستر معنایی و تحول کاربردی واژه «استبقاء»، بررسی موارد استعمال آن در متون کهن پیش از تدوین نهج البلاغه ضرورتی انکارناپذیر دارد. این شواهد زبانی در آثار تاریخی، روایی و ادبی نشان می‌دهد که این واژه پیش از تثبیت در نهج البلاغه نیز در حوزه‌هایی چون عفو، گذشت و حفظ جان یا رابطه انسانی به کار می‌رفته است، نه صرفاً در معنای سیاسی یا مصلحت‌اندیشانه. از این رو، بررسی این متون می‌تواند زمینه‌ای روشن برای تبیین مقصود امام(ع) از تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِبْقَاءِ» فراهم سازد.

أ. در متون تاریخی (مانند وقعة صفین و الغارات): در کتاب «وقعة صفین» بیان امام علی(ع) به ابن عباس چنین است: «أَمَّا بَعْدُ فَأَشْخِصْ إِلَيَّ مَنْ قَبْلَكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَذَكَرْهُمْ بِلَايِي عِنْدَهُمْ وَ عَفْوِي عَنْهُمْ وَاسْتِبْقَائِي لَهُمْ وَرَغْبَتُهُمْ فِي الْجِهَادِ...»^{۴۱} اما بعد، مسلمانان و مؤمنانی را که در منطقه تو هستند نردم گسیل دار، آزمون مرا از ایشان و گذشت مرا از آنان خاطر نشان کن و ادامه علاقه‌ام را نسبت به آن‌ها، بدیشان یادآور شو و آنان را به جهاد تشویق کن و...»

در نامه امام(ع) به ابن عباس، دو واژه «عَفْوِي» و «استبْقَائِي» در کنار هم آمده‌اند و این قرینه ترکیبی به‌روشنی نشان می‌دهد که مراد از «استبقاء» همان درگذشتن از مجازات و حفظ پیوند انسانی است. «استبقاء» در این عبارت، برخلاف «عفو» که به بخشش گذشته اشاره دارد، بر ادامه مهربانی و نگه‌داشتن دوستی در آینده دلالت می‌کند؛ یعنی امام(ع) می‌فرماید: ضمن اینکه از آن‌ها گذشتم، دوستی و محبت را هم استمرار بخشیدم.

در کتاب «الغارات» از معاویه چنین نقل شده است: «دَعَا مُعَاوِيَةَ يَزِيدُ بْنُ شَجَرَةَ الرَّهَاقِيِّ فَقَالَ: إِنِّي مُسِرٌّ إِلَيْكَ سِرًّا فَلَا تُطْلِعَنَّ عَلَى سِرِّي أَحَدًا حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ أَرْضِ الشَّامِ كُلِّهَا إِنِّي بَاعُثُكَ إِلَى أَهْلِ اللَّهِ وَ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ... أَنِّي قَدْ أَمَرْتُكَ أَنْ تُبَلِّغَ عَنِّي فَإِنَّهُمْ الْأَصْلُ وَالْعَشِيرَةُ وَ إِنِّي لَأَسْتَبْقِيَهُمْ مُحِبٌّ وَ لَأَسْتَبْقِيَهُمْ كَارِهٌ»^{۴۲} پس در حرکت آی تا در مکه فرود آیی، در آنجا مردمی را که برای حج آمده‌اند خواهی دید... آن‌ها را به اطاعت و پیروی ما دعوت کن. اگر اجابت کردند، دست از آنان بدار و از آنان بپذیر. اگر رخ برتافتند به زبان با آنان محاجه کن ولی به جنگ مپرداز تا آنچه گفته‌ام که به آنان بگویی گفته باشی، زیرا آنان اصل و عشیره من هستند و من خواهان بقای ایشانم و برکنندشان را خوش ندارم.»

در گفتار معاویه در الغارات، معاویه می‌گوید: «فَإِنَّهُمْ الْأَصْلُ وَالْعَشِيرَةُ وَ إِنِّي لَأَسْتَبْقِيَهُمْ مُحِبٌّ وَ

۴۱. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ۱۱۶.

۴۲. ثقفی، الغارات، ۳۴۵/۲.

لَا سِتْنَصَالَهُمْ كَارَةً؛ در این عبارت نیز «استبقاء» در برابر «استئصال» آمده است؛ یعنی باقی داشتن در برابر ریشه کن کردن. معنای لغوی آن همان خواستن ابقای دیگری است.

بنابراین در هر دو مورد یادشده، محور معنای «استبقاء» پرهیز از نابودی و تمایل به استمرار رابطه یا حیات است. ضمن آنکه واژه با مفاهیمی هم خانواده چون «عفو» و «کراهة الاستئصال» همراه است که دلالت بر رحمت و گذشت دارد. باتوجه به این زمینه کاربردی، وقتی امام علی (ع) در نامه ۷۳ می فرماید: «لَوْ لَا بَعْضُ الْأَسْتَبْقَاءِ...»؛ یعنی اگر اندکی از همان خوی عفو و نگه داشتن نبود، تو را به سختی می کوبیدم. پس «استبقاء» در اینجا استمرار همان رفتار و منش علوی است و نه صرفاً مصلحت جویی سیاسی. او در برابر دشمنش نیز همان منطق اخلاقی را حفظ می کند، اما با «بعض» نشان می دهد که این گذشت، گذشتی هشداردهنده و آگاهانه است و کامل و بی قید نیست.

ب. روایت اصبغ: «قَالَ الْأَصْبَغُ وَهُوَ أَصْبَغُ صَاحِبِ الْحَدِيثِ وَكَانَ فِي إِحْدَى الْحُجَرِ عَائِشَةُ وَمَنْ مَعَهَا مِنْ خَاصَّتِهَا وَفِي الْأُخْرَى مَرْوَانُ بْنُ حَكَمٍ وَشَبَابٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَفِي الْأُخْرَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَأَهْلُهُ فَقِيلَ لَهُ فَهَلَّا بَسَطْتُمْ أَيْدِيَكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ فَقَتَلْتُمُوهُمْ أَلَيْسَ هَؤُلَاءِ كَانُوا أَصْحَابَ الْقُرْحَةِ فَلِمَ اسْتَبَقَاهُمْ قَالَ الْأَصْبَغُ قَدْ ضَرَبْنَا وَاللَّهِ بِأَيْدِينَا عَلَى قَوَائِمِ السُّيُوفِ وَحَدَّدْنَا أَبْصَارَنَا نَحْوَهُ لِكَيْ يَأْمُرَنَا فِيهِمْ بِأَمْرٍ فَمَا فَعَلَ وَسِعَهُمْ عَفْوُهُ»^{۴۳} در این روایت که درباره نبرد جمل است، اصبغ بن نباته می گوید: «در یکی از حجره ها عایشه و همراهان نزدیکش بودند، در دیگری مروان بن حکم و گروهی از جوانان قریش و در سومی عبدالله بن زبیر و خانواده اش. به امام (ع) گفته شد: چرا اینان را از پای در نیاوردی؟ مگر نه اینکه آنان همان زخم خوردگان جنگ بودند؟ پس چرا آنان را استبقاء کردی (زنده نگه داشتی)؟ اصبغ گفت: به خدا سوگند، ما دست بر قبضه شمشیر نهاده و چشم هایمان را به او دوخته بودیم تا فرمانی دهد، اما او چنین نکرد و عفو او همه را در بر گرفت.»

این روایت که از جنگ جمل گزارش می دهد نمونه ای دیگر از به کارگیری واژه «استبقاء» در معنای عفو و گذشت آگاهانه، آن هم در فضای ستیز و نبرد است. امیرالمؤمنین (ع) در برخورد با دشمنان خود، براساس عفو و «استبقاء» رفتار می کرد. ایشان می خواست تا رفتارشان الگویی برای آیندگان شود و فرمانروایان او نیز به همین سیره اقتدا کنند. بنابراین، «الاستبقاء» در این روایت نیز به معنای «طلب الإبقاء» بوده و قرینه ای روشن بر همان معنایی است که در نامه ۷۳ نهج البلاغه از تعبیر «لَوْ لَا بَعْضُ الْأَسْتَبْقَاءِ» اراده شده است. چنین کاربردی نشان می دهد که در فرهنگ علوی، «استبقاء» همواره بیانگر نوعی نگه داری آگاهانه و هدفمند بوده است.

۴۳. ابن حبیون، دعائم الإسلام، ۳۹۵/۱.

۳. ۴. گستره معنایی «استبقاء» در روایات اسلامی

برای درک دقیق‌تر معنای «الاستبقاء» در نهج البلاغه، بررسی کاربرد این واژه در سایر متون حدیثی ضروری است. مطالعه نمونه‌های به‌جامانده از برخی احادیث نشان می‌دهد که این تعبیر غالباً در بافتی اخلاقی و انسانی به کار رفته و ناظر بر صیانت و حفاظت از حیات است. نمونه‌های زیر مؤید این دلالت معنایی‌اند:

«لَقَوْلِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَعَدَ فِي أَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ عُقُوبَتَيْنِ عُقُوبَةً فِي الدُّنْيَا وَعُقُوبَةً فِي الْآخِرَةِ فَيُحْرِمَ مَالَ الْيَتِيمِ اسْتِيقَاءُ الْيَتِيمِ وَاسْتِقْلَالُهُ بِنَفْسِهِ...»^{۴۴}

در این حدیث، عبارت «اسْتِيقَاءُ الْيَتِيمِ» در کنار «اسْتِقْلَالُهُ بِنَفْسِهِ» آمده است که نشان می‌دهد مقصود از آن، حفظ حیات، کرامت و توانایی رشد شخصی یتیم است. استبقاء در اینجا به معنای پاسداری از حیات انسانی و زمینه‌سازی برای بقای اوست. از این رو، واژه، ضمن دلالت بر زنده نگه‌داشتن، بر حمایت آگاهانه برای تداوم رشد و اصلاح نیز تأکید می‌کند. نتیجه اینکه در این کاربرد، «استبقاء» معادل حمایت آگاهانه برای تداوم بقای اخلاقی و انسانی است.

«رَحْمَةٌ مَنْ لَا يَرْحَمُ تَمْنَعُ الرَّحْمَةَ وَاسْتِيقَاءُ مَنْ لَا يَبْقَى يُهْلِكُ الْأُمَّةَ»^{۴۵} مهرورزی به کسی که به دیگران رحم نمی‌کند مانع رحمت حق می‌شود و باقی‌گذارن کسی که دیگران را به جای نگذارد همه را نابود سازد.»

در این کلام امام (ع) نیز «استبقاء» به معنای باقی ماندن و از بین نرفتن فرد به کار می‌رود. در این عبارت، «استبقاء» در برابر «من لا یبقی» آمده است، یعنی باقی گذاشتن کسی که خود به دیگران رحم نمی‌کند. «استبقاء» در این بافت، مفهوم هشدار دارد. اگر از نابودسازی کسی که خود نابودکننده است چشم‌پوشی شود، جامعه به هلاکت می‌افتد. در واقع، «استبقاء» همیشه مطلقاً پسندیده نبوده و استبقای نابجا می‌تواند موجب تباهی شود.

مطابق روایتی در صحیح بخاری، پیامبر (ص) در جنگ بدر واژه مورد بحث را این‌گونه استفاده کرده است: «إِذَا أَكْثَبُوكُمْ يَعْنِي كَثُرُوكُمْ فَأَرْمُوهُمْ وَاسْتَبَقُوا نَبْلَكُمْ»^{۴۶}

ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث می‌نویسد: واژه «استبقوا» فعل امر از ریشه «استبقاء» و به معنای «طلب الإبقاء» است؛^{۴۷} یعنی درخواست یا تلاش برای نگه‌داشتن چیزی (در اینجا تیرها)، نه

۴۴. ابن بابویه، علل الشرایع، ۴۸۱/۲.

۴۵. آمدی، غرر الحکم، ۴۵۹.

۴۶. بخاری، الجامع الصحیح، ۷۸/۵.

۴۷. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۳۰۶/۷.

صرفاً «طلب البقاء» (تلاش برای باقی ماندن خود). بنابراین، مراد پیامبر (ص) این است که «در پرتاب تیرها شتاب نکنید و آن‌ها را نگه دارید تا هنگامی که دشمن به شما نزدیک شود.»

این تعبیر نشان می‌دهد که در ریشه استعمال عربی، «الاستبقاء» ناظر به نوعی ابقای عامدانه و آگاهانه بر غیر است و همین معنا با تعبیر «بعض الاستبقاء» در نامه ۷۳ سازگار است. امام علی (ع) نیز به جای «البقاء» از «الاستبقاء» استفاده کرده تا نشان دهد که مقصودش ابقای شخص دیگری (معاویه) از روی تدبیر و حلم است.

در روایت دیگری در منابع اهل سنت از پیامبر (ص) چنین نقل شده است: «أَقْتُلُوا شُيُوخَ الْمُشْرِكِينَ وَاسْتَبِقُوا شَرَّحَهُمْ»^{۴۸}، یعنی پیران مشرکان را بکشید و جوانانشان را زنده نگه دارید. «واژه «استبقوا» به روشنی در معنای «طَلَبُ الْإِبْقَاءِ عَلَى الْغَيْرِ» آمده است. تقابل امر به قتل با امر به استبقاء، معنای گذشت و خودداری از نابودی را تثبیت می‌کند و قرینه‌ای بر کلام امام (ع) در تعبیر «بعض الاستبقاء» است.

۳. ۵. شواهد درون‌متنی نهج البلاغه بر تأیید معنای برگزیده

توجه به نوع کاربرت عبارت «لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِبْقَاءِ لَوْصَلَتْ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ...» نشان می‌دهد که این شیوه سخن گفتن، در سایر عبارات نهج البلاغه هم دیده می‌شود. از سویی، بین این عبارت و سایر عبارات، نوعی قرابت مفهومی و معنایی نیز وجود دارد؛ یعنی غالباً تهدیدها همواره با قیدهای اخلاقی همراه‌اند. امام (ع) در خطبه ۲۰۰ که آن هم خطاب به معاویه است، با تأکید بر «لَوْ لَا» شرطیه فرموده‌اند: «لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ كُنْتُ مِنْ أَذَى النَّاسِ»^{۴۹}، بنابراین، تأمل در نوع کاربرد تعبیر «لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِبْقَاءِ...» نشان می‌دهد که این شیوه بیان در سایر بخش‌های نهج البلاغه نیز تکرار شده و از منطق واحدی پیروی می‌کند؛ بدین معنا که تهدید در گفتار امام (ع) هرگز از قید اخلاق و تقوا جدا نیست، بلکه در کنار هشدار، همواره عنصری از خویش‌داری حضور دارد.

در حکمت‌های نهج البلاغه نیز «بعض» با مفاهیمی ارزشی همراه شده است؛ از جمله در عبارت «إِنَّ قِيَامَ اللَّهِ بِبَعْضِ التَّقَى وَ إِنْ قَلَّ وَ إِنْ جَعَلَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ إِنْ رَقَّ»^{۵۰} که در آن امام (ع) از حد اندکی از تقوا سخن می‌گوید که می‌تواند همچون حجابی بازدارنده عمل کند؛ معنایی که قرآن نیز با تعبیر «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^{۵۱} آن را تأیید می‌کند. کاربرد «بعض» در این حکمت نشان می‌دهد که امام (ع) از این قید برای بیان نقش بازدارنده حدی محدود بهره می‌گیرد؛ حدی سنجیده و کافی که برای مقصود، کارآمد است. بر

۴۸. ابن حنبل، مسند، ۳۷۹/۳۳.

۴۹. شریف‌رضی، خطبه ۲۰۰.

۵۰. شریف‌رضی، حکمت ۲۳۴.

۵۱. تغابن: ۱۶.

براتی؛ تحلیل تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» در نامه ۷۳ نهج البلاغه با نقد دیدگاه‌های مترجمان و شارحان/۷۵

همین اساس، این الگویی تواند در فهم تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» نیز راهگشا باشد: مقصودی مشخص از ابقا در همان حدی که برای تحقق هدف امام(ع) لازم است. به این ترتیب، سیاق بیان آشکار می‌سازد که «بَعْضُ» در زبان علوی غالباً نشانگر نوعی اندازه‌گذاری اخلاقی و بلاغی است؛ حدی دقیق که به کارکرد مدّ نظر گوینده خدمت می‌کند و همین معنا در تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» نیز مشاهده‌شدنی است.

ازجمله شواهد روشن بر معنای برگزیده برای «الاستیقاء»، خطبه ۵۵ نهج البلاغه است؛ آنجا که امام(ع) در پاسخ به یارانِ شتابزده خود در صفین فرمود: «به خدا که یک روز جنگ را واپس نیفکنده‌ام، جز که امید داشتم گروهی به‌سوی من آیند و به راه حق گرایند و به نور هدایت من راه پیمایند. این مرا خوش‌تر است تا شامیان را بکشم و گمراه باشند، هرچند خود گردن‌گیرنده گناه باشند.»^{۵۲}

این بیان، منطق عمیقی را در رفتار سیاسی و اخلاقی امام(ع) آشکار می‌سازد؛ امام(ع) حتی در اوج قدرت نظامی، تصمیم به درگیری را به تأخیر می‌انداخت تا شاید زمینه‌ای برای هدایت و بازگشت دشمنان فراهم شود. این منطق دقیقاً همان روحی است که در تعبیر «أَوَّلًا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» نیز دیده می‌شود؛ یعنی امام(ع) در برابر معاویه نیز از روی عجز یا مصلحت‌جویی ظاهری سکوت نکرد، بلکه از سر بصیرت و به امید بازماندن فرصتی برای اصلاح و بازگشت، او را ابقا کرد.

بدین‌سان، «الاستیقاء» در هر دو موضع، نشانه‌مدارای حساب‌شده برای ابقای خصم به قصد بیداری و هدایت است. در هر دو مورد، امام(ع) از اقدام قاطع و فوری در حذف معاویه و یارانش خودداری می‌کند تا راه روشنگری و اصلاح همچنان باز بماند و همین رویکرد، چهره عقلانی و بلاغی تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» را روشن می‌سازد.

۴. تفاوت گفتمانی نامه ۷۳ با سیاق‌های سیاسی و جنگی در نهج البلاغه

با نگاهی جامع به نهج البلاغه روشن می‌شود که واژگان مشترک در گفتارهای امام علی(ع) بسته به سیاق و غرض خطابی، دلالت‌های متفاوتی می‌یابند. ازاین‌رو، در تحلیل تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» باید مواردی را نیز در نظر گرفت که در ظاهر با برداشت این پژوهش‌ناسازگار به نظر می‌رسند؛ ازجمله روایت مسعودی در مروج الذهب^{۵۳} و خطبه ۶۶ نهج البلاغه.^{۵۴}

در گفت‌وگوی منقول از مروج الذهب، مغیره بن شعبه پس از کشته‌شدن عثمان به امام(ع) پیشنهاد می‌دهد که معاویه را بر کارش باقی بگذارد اما پاسخ امام(ع) روشن است: «لَا وَاللَّهِ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ»

۵۲. شریف‌رضی، خطبه ۵۵. در این قسمت، از ترجمه سیدجعفر شهیدی بهره برداریم.

۵۳. مسعودی، مروج الذهب، ۳۵۶/۲.

۵۴. شریف‌رضی، خطبه ۶۶.

يَوْمَيْنِ أَبَدًا» در این سیاق، ابقا به معنای ابقای سیاسی و استمرار منصب است و امام(ع) آن را از اساس، نوعی سازش و مداخله در دین می‌شمارد؛ چنان‌که در همان گفت‌وگو تصریح می‌کند: «وَاللَّهِ لَا أَذَاهُنْ فِي دِينِي وَلَا أُعْطِيَ الرِّيَاءَ فِي أَمْرِي» و هنگامی که ابن عباس پیشنهاد ابقای معاویه را می‌دهد، امام(ع) در پاسخ می‌فرماید: «لَا أُعْطِيهِ إِلَّا السَّيْفَ»^{۵۵} که صریح‌ترین نشانه بر موضع قاطع سیاسی امام(ع) در برابر تمرد است. به نظر، این مضمون با «الاستبقاء» در نامه ۷۳ متفاوت است؛ زیرا در این نامه، مقصود امام(ع)، حفظ قدرت سیاسی نیست، بلکه هدف، تعلیق آگاهانه کیفر و خودداری از اقدام قهری است تا حجت اخلاقی و الهی خویش را تمام کند.

به همین ترتیب، فضای گفتار در خطبه ۶۶ کاملاً رزمی و تهییجی بوده و در بحبوحه نبرد صفین ایراد شده است. امام(ع) در اینجا در مقام فرماندهی می‌فرماید: «فَاضْرِبُوا تَبَجَّهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ...»^{۵۶} این تعبیر، صحنه نبرد را مجسم می‌سازد و نشان می‌دهد که فرمان امام(ع) در اینجا ناظر به جهاد بیرونی و دفع فتنه است و مجالی برای بیان قاعده‌ای اخلاقی باقی نمانده است.

براین اساس، روشن می‌شود که تفاوت میان نامه ۷۳ و موارد یادشده، تفاوتی سیاقی است. امام(ع) در میدان سیاست و جنگ، ابقای ظاهری را رد می‌کند و در مقام اخلاق و خطاب تهدیدی در ضمن یک نامه، از «بعض الاستبقاء» به منزله مهار آگاهانه خشم سخن می‌گوید. از این رو، اختلاف لحن در نهج البلاغه، بازتاب تفاوت مخاطب و موقعیت است و همگی بر مدار اصلی واحد می‌گردند: حفظ عدالت و حجت الهی. بدین ترتیب، تعبیر «بعض الاستبقاء» در نامه ۷۳ با دیگر بیانات امام(ع) در تعارض نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با طرح این پرسش اصلی که مراد امام علی(ع) از تعبیر «بعض الاستبقاء» در نامه ۷۳ نهج البلاغه چیست، کوشید معنای دقیق این تعبیر را در پرتو شواهد لغوی و تاریخی بازسازی کند. تحلیل تطبیقی و معناشناختی تعبیر «بعض الاستبقاء» در منابع لغوی، تاریخی و حدیثی نشان داد که این واژه از سویی بر معنای «باقی‌گذارن و خودداری از نابودی» دلالت دارد و از سویی دیگر، در بیان علوی به سطحی اخلاقی و سیاسی ارتقا یافته است. امام علی(ع) در نامه ۷۳ نهج البلاغه با گزینش هوشمندانه این تعبیر، نوعی موازنه میان حلم و قدرت و میان تهدید و اخلاق برقرار کرده است. در پرتو شواهد لغوی و تاریخی روشن شد که «استبقاء» در گزارش‌های تاریخی و حدیثی سده‌های

۵۵. مسعودی، مروج الذهب، ۳۵۶/۲.

۵۶. شریف‌رضی، خطبه ۶۶.

نخستین، غالباً به معنای درگذشتن از مجازات سزاوار به کار رفته است. قید «بعض» در ترکیب «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» نیز دلالتی تقلیلی دارد؛ یعنی از گذشتی محدود و هدفمند و نه تسامح مطلق حکایت می‌کند. بررسی کاربردهای مشابه «أَوَّلًا وَبَعْضًا» در دیگر گفتارهای علوی نیز نشان داد که این شیوه بیان، الگوی ثابتی از منطق کلام امام(ع) است. براین اساس، تعبیر «بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» در نهج البلاغه نوعی صورت‌بندی زبانی از نظام اخلاقی قدرت است؛ نظامی که در آن، «باقی گذاشتن دشمن» از سر ترس یا ملاحظه نیست.

درنهایت، این پژوهش نشان داد که تحلیل واژگانی بیان امام(ع) در نهج البلاغه می‌تواند ابزاری کارآمد برای فهم لایه‌های عمیق‌تر اندیشهٔ علوی باشد.

منابع

- آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن. الذریعة إلى تصانیف الشيعة. قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد. غرر الحکم و درر الکلم. قم: بوستان کتاب، ۱۳۶۶.
- آیتی، عبدالمحمد. ترجمه نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله. شرح نهج البلاغه. به تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم. قم: آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- ابن‌اعثم، محمد بن علی. الفتوح. بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۱ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. کمال‌الدین و تمام النعمة. تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری. مصر: المكتبة السلفية، ۱۳۹۰ق.
- ابن حنبل، احمد بن حنبل. مسند احمد بن حنبل. به تحقیق شعيب الأرنؤوط. بیروت: الرسالة، ۱۴۲۱ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد. دعائم الاسلام. قم: آل‌البيت(ع)، ۱۳۸۵ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن میثم، میثم بن علی. شرح نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
- ارفع، کاظم. ترجمه روان نهج البلاغه. تهران: فیض کاشانی، ۱۳۷۸.
- ازهری، محمد بن احمد. تهذیب اللغة. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
- الهی اردبیلی، حسین بن عبدالحق. ترجمه نهج البلاغه. قم: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت(ع)، بی‌تا.
- امین، سیدمحسن. اعیان الشیعه. بیروت: دار التعارف، ۱۴۱۹ق.
- انصاری قمی، محمدعلی. ترجمه نهج البلاغه. تهران: علمی، ۱۳۷۲ق.
- انصاریان، حسین. ترجمه نهج البلاغه. قم: دار العرفان، ۱۳۸۸.

- بخاری، محمد بن اسماعیل. الجامع الصحيح. بولاق مصر: سلطانية، ١٣١١ق.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد. الغارات. قم: دار الكتاب الإسلامی، ١٤١٠ق.
- جحاف، یحیی بن ابراهیم. ارشاد المؤمنین إلى معرفة نهج البلاغة المبين. قم: دلیل ما، ١٤٢٢ق.
- جعفری، محمد مهدی. ترجمة نهج البلاغة. تهران: ذکر، ١٣٨٨.
- جوهری، اسماعیل بن عباد. الصحاح. بیروت: دار العلم، ١٣٧٦ق.
- حسنای، محمد جلیل عباس. اعراب نهج البلاغة. عراق: العتبة العباسية المقدسة، ١٤٣٧ق.
- حسینی، جعفر. شرح نهج البلاغة. قم: دارالفتلین، ١٤١٩ق.
- حسینی، عبدالزهراء. مصادر نهج البلاغة و اسانیده. بیروت: دار الزهراء، ١٤٠٩ق.
- خویی، حبیب الله بن محمد هاشم. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة. تهران: مكتبة الإسلامية، ١٤٠٠ق.
- خویی، سید ابوالقاسم. معجم رجال الحديث. بی جا: ١٤١٣ق.
- دانشنامه علوی. ترجمة نهج البلاغة. تهران: دانشگاه تهران، ١٣٧٧.
- دخیل، علی محمد علی. شرح نهج البلاغة. بیروت: دار المرتضی، ١٤٠٦ق.
- دشتی، محمد. ترجمة نهج البلاغة. قم: مشهور، ١٣٧٩.
- دنبلی خویی، ابراهیم بن حسین. الدرة النجفية. ایران: بی نا، ١٣٢٠ق.
- دین پرور، جمال الدین. نهج البلاغة پارسی. تهران: بنیاد نهج البلاغة، ١٣٧٩.
- زمخشری، محمود بن عمر. اساس البلاغة. بیروت: دار صادر، ١٩٧٩م.
- شرقی، محمد علی. ترجمة نهج البلاغة. تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٣.
- شریف رضی، محمد بن حسین. نهج البلاغة. به تحقیق صبحی صالح. قم: دار الهجرة، ١٤٠٧ق.
- شهیدی، جعفر. ترجمة نهج البلاغة. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٧٨.
- شوشتری، محمد تقی. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة. تهران: امیرکبیر، ١٤١٨ق.
- شوشتری، نورالله بن شرف الدین. مجالس المؤمنین. تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ١٣٦٥.
- شیروانی، علی. ترجمة نهج البلاغة. قم: نسیم حیات، ١٣٨١.
- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد. المحيط فی اللغة. بیروت: عالم الكتب، ١٤١٤ق.
- عبده، محمد. شرح نهج البلاغة. به تحقیق عبدالحمید. قاهره: بی تا.
- علم الهدی، علی بن حسین. امالی. قاهره: دار الفكر العربی، ١٩٩٨م.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. کتاب العین. قم: هجرت، ١٤٠٩ق.
- فیض الاسلام، علی نقی. ترجمه و شرح نهج البلاغة. تهران: فقیه، ١٣٦٨.
- قطیش، عبدالقادر. اعراب نهج البلاغة. بیروت: دار الولاة، ١٤٣٨ق.
- کاشانی، فتح الله بن شکر الله. تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين. تهران: پیام حق، ١٣٧٨.

- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. بحار الأنوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب. به تحقیق داغر. قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
- مصطفوی، حسن. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۳۰ق.
- معادینخواه، عبدالمجید. ترجمه نهج البلاغه. تهران: ذره، ۱۳۷۹.
- مکارم شیرازی، ناصر. پیام امام امیرالمؤمنین. قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۵.
- مکارم شیرازی، ناصر. ترجمه نهج البلاغه. قم: هدف، ۱۳۹۷ق.
- منتظری، حسینعلی. درس‌هایی از نهج البلاغه. تهران: سرایی، ۱۳۹۵.
- مهنّا، عبدالله علی. لسان اللسان. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ق.
- مؤید، یحیی بن حمزه. الدیباغ الوضی فی الكشف عن اسرار کلام الوصی. صنعاء: مؤسسة الإمام زید بن علی الثقافیة، ۱۴۲۴ق.
- نصر بن مزاحم. وقعة صفین. قم: آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- نواب لاهیجی، محمدباقر. شرح نهج البلاغه. تهران: اخوان کتابچی، ۱۳۵۶ق.

Transliterated Bibliography

- ‘Abduh, Muḥammad. *Sharḥ Nahj al-Balāghah*. researched by ‘Abd al-Ḥamid. Cairo: s.n. s.d.
- ‘Alam al-Hudā, ‘Alī ibn Ḥusayn. Cairo: *Amālī*. Dār al-Fikr al-‘Arabī, 1998/1419.
- Āmidī, ‘Abd al-Wāḥid ibn Muḥammad. *Ghurur al-Ḥikam va Durar al-Kalim*. Qum: Būstān-i Kitāb, 1988/1366.
- Amīn, Sayyid Muḥsin. *A ‘yān al-Shi‘a*. Beirut: Dār al-Ta‘ārif. 1998/1419.
- Anṣārī Qumī, Muḥammad ‘Alī. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Tehran: ‘Ilmī, 1994/1372.
- Anṣārīyān, Ḥusayn. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Qum: Dār al-‘Irfān, 2010/1388.
- Āqā Buzurg Tehranī, Muḥammad Muḥsin. *al-Dharī‘a Ilā Taṣānīf al-Shi‘a*. Qum: Ismā‘iliyān. 1988/1408.
- Arfa‘, Kāzīm. *Tarjamah Ravān Nahj al-Balāghah*. Tehran: Fiyḍ Kāshānī, 2000/1378.
- Āyatī, ‘Abd al-Muḥammad. *Tarjamah Nahj al-Balāgha*. Tehran: Daftar Nashr-i Farhang Islāmī, 2000/1378.
- Azhārī, Muḥammad Ibn Aḥmad. *Tahdhib al-Lughah*. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī. Chāp-i Awwal, 2000/1421.
- Bukhārī, Muḥammad ibn Ismā‘īl. *al-Jāmi‘ al-Ṣaḥīḥ*. Būlāq Miṣr: Sulṭāniya, 1893/1311.
- Dakhil, ‘Alī ibn Muḥammad. *Sharḥ Nahj al-Balāghah*. Beirut: Dār Murtaḍā, 1986/1406.
- Dānishnāmīh ‘Alawī. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Tehran: University of Tehran, 1999/1377.
- Dashtī, Muḥammad. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Qum: Mashhūr, 2000/1379.

- Dīnparvar, Jamāl al-Dīn. *Nahj al-Balāghah Pārsi*. Tehran: Bunyād Nahj al-Balāghah, 2000/1379.
- Dunbulī Khūyī, Ibrāhīm ibn Ḥusayn. *Al-Dudāh al-Najāfiyah*. Irān: s.n. 1902/1320.
- Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. *Kitāb al-‘Ayn*. Qum: Hijrat, 1989/1409.
- Fiḍ al-Islām, ‘Alī Naqī. *Tarjumah va Sharḥ Nahj al-Balāghah*. Tehran: Faqīh, 1990/1368.
- Ḥasanāwī, Muḥammad Jalīl ‘Abbās. *Irāb Nahj al-Balāghah*. ‘Irāq: al-‘Utbah al-‘Abbāsiya al-Muqadasah, 2015/1437.
- Ḥusaynī, ‘Abd al-Zahrā’. *Maṣādir Nahj al-Balāghah wa Asānīdih*. Beirut: Dār al-Zahrā’, 1989/1409.
- Ḥusaynī, Ja‘far. *Sharḥ Nahj al-Balāghah*. Qum: Dār al-Thaqalayn, 1998/1419.
- Ibn Abī al-Ḥadīd, ‘Abd al-Ḥamīd ibn Hiba Allāh. *Sharḥ Nahj al-Balāghah*. ed. Muḥammad Abū al-Faḍl Ibrāhīm. Qum: Āyat Allāh Mar‘ashī Najafī, 1984/1404.
- Ibn A‘tham, Abū Muḥammad. *al-Futūḥ*. Beirut: Dār al-Aḍvā’, 1991/1411.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Ikmāl al-Dīn wa Itmām al-Ni‘mah*. Tehran: al-Islāmīyya, 1975/1395.
- Ibn Hajar ‘Asqalānī, Aḥmad ibn ‘Alī. *Fath al-Bārī fī Sharḥ Ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Egypt: al-Maktaba al-Salafiya, 1970/1390.
- Ibn Ḥanbal, Aḥmad ibn Muḥammad. *Musnad Aḥmad ibn Ḥanbal*. researched by Shu‘ayb al-Arna’ūt, Beirut: al-Risālah. 2000/1421.
- Ibn Ḥayyūn, Nu‘mān ibn Muḥammad. *Da‘āim al-Islām*. Qum: Āl al-Bayt (AS), 1966/1385.
- Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-‘Arab*. Beirut: Dār Ṣādir. 1993/1414.
- Ibn Mītham, Mītham ibn ‘Alī. *Sharḥ-i Nahj al-Balāgha*. Tehran: Daftar Nashr al-Kitāb, 1984/1404.
- Ilāhī Ardabīlī, Ḥusayn ibn ‘Abd al-Ḥaqq. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Qum: Daftar Nashr Farhang Ahl-i Biyt (AS), s.d.
- Ja‘farī, Muḥammad Mahdī. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Tehran: Dhikr, 2010/1388.
- Jahāf, Yahyā ibn Ibrāhīm. *Irshād al-Mu‘minīn ilā Ma‘rifā Nahj al-Balāghah al-Mubīn*. Qum: Dalīl mā, 2001/1422.
- Jawharī, Ismā‘īl ibn Ḥammād. *al-Ṣiḥāḥ*. Beirut: Dār al-‘Ilm. 1998/1376.
- Kāshānī, Fath Allāh ibn Shukr Allāh. *Tanbīh al-Ghāfilīn wa Tadhkira al-‘Ārifīn*. Tehran: Payām Haq, 1959/1378.
- Khū‘ī, Ḥabīb Allāh ibn Muḥammad Hāshim. *Manḥāj al-Barā‘ah fī Sharḥ Nahj al-Balāghah*. Tehran: Maktaba al-Islāmīyya. 1980/1400.

- Khū'i, Sayyid Abū al-Qāsim. *Mu'jam Rijāl al-Hadith*. s.l. s.n. 1993/1413.
- Ma'adikhāh, 'Abd al-Majīd. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Tehran: Zarih, 1960/1379.
- Mahnā, 'Abd Allāh 'Alī. *Lisān al-Lisān*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, 1993/1413.
- Majlisi, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Biḥār al-Anwār*. Beirut: Dār Ihya' al-Tūrāth al-'Arabī, 1983/1403.
- Makārim Shirāzī, Nāṣir. *Payām-i Imām Amīr al-Mu'minīn*. Qum: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. 1997/1375.
- Makārim Shirāzī, Nāṣir. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Qum: Hadaḡ, 2019/1397.
- Mas'ūdī, 'Alī ibn Ḥusayn. *Murūj al-Dhahab*. Ed. As'ad Dāghir, Qum: Dār al-Hijrah, 1989/1409.
- Mu'ayyad, Yahyā ibn Ḥamzih. *Al-Dibāj al-Waḡī fi al-Kashf 'an Asrār Kalām al-Waṣī*. Ṣan'ā: Mū'assisa al-Imām Zayd ibn 'Alī al-Thaqāfiya, 2003/1424.
- Muntaẓirī, Ḥusayn 'Alī. *Dars-hā-yi az Nahj al-Balāghah*. Tehran: Sarāyī, 2017/1395.
- Muṣṭafavī, Ḥasan. *al-Taḥqīq fi Kalamāt al-Qurān al-Karīm*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, 2009/1430.
- Naṣr ibn Muzāhim. *Waḡ'at Ṣiffīn*. Qum: Āyat Allāh Mar'ashī Najafī, 1984/1404.
- Nawāb Lāhijī, Muḥammad Bāqir. *Sharḥ Nahj al-Balāghah*. Tehran: Akhawān Kitābchī, 1946/1356.
- Qaṭīsh, 'Abd al-Qādir. *I'rāb Nahj al-Balāghah*. Beirut: Dār al-Wilā', 2017/1438.
- Ṣāhib ibn 'Abād. Ismā'īl ibn 'Abād. *Al-Muḥīṭ fi al-Lughah*. Beirut: 'Ālim al-Kutub. 1994/1414.
- Shahīdī, Ja'far. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Tehran: Intishārāt-i 'Ilmī va Farhangī. 2000/1378.
- Sharīf al-Raḡī, Muḥammad ibn Ḥusayn. *Nahj al-Balāghah*. researched by Ṣubḥī Ṣāliḥ, Qum: Dār al-Hijrat, 1987/1407.
- Sharqī, Muḥammad 'Alī. *Tarjamah Nahj al-Balāghah*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. 1985/1363.
- Shiravānī, 'Alī. *Tarjumah Nahj al-Balāghah*. Qum: Nasīm Ḥayāt, 2003/1381.
- Shushtarī, Muḥammad Taqī. *Bahju al-Ṣabāghah fi Sharḥ Nahj al-Balāghah*. Tehran: Amīr Kabīr, 1997/1418.
- Shushtarī, Nūr Allāh ibn Sharaf al-Dīn. *Majālis al-Mu'minīn*. Tehran: Kitābfurūshī Islāmiyyah. 1986/1365.
- Thaqafī, Ibrāhīm ibn Muḥammad. *al-Ghārāt*. Qum: Dār al-Kitāb al-Islāmī, 1990/1410.
- Zamakhsharī, Maḥmūd ibn 'Umar. *Asās al-Balāghah*. Beirut: Dār al-Ṣādir, 1979/1399.